

افضلیت انبیا از منظر قرآن

سیدابوالقاسم کاظمی شیخ شبانی / دانشجوی دکتری کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞ ikazemi219@gmail.com
 محمدحسین فاریاب / استادیار گروه کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞ m.faryab@gmail.com
 دریافت: ۱۳۹۶/۱/۱۹ - پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۷

چکیده

گرچه مسئله افضلیت امام در کتب کلامی شیعه و اهل سنت به طور مفصل تبیین و بررسی شده، به موضوع افضلیت انبیا کمتر توجه گشته است. در تحقیق حاضر بر آنیم تا با مراجعه به آیات قرآن به روش استنادی - تحلیلی، مسئله لزوم افضلیت انبیا به نحو مطلق را تبیین و بررسی کنیم تا دریابیم آیا از آیات، لزوم و ضرورت برتری پیامبران بر افراد زمان خود (امت خود) به نحو مطلق و در همه ابعاد استفاده می‌شود یا خیر؟ خداوند سبحان در برخی آیات قرآن تبعیت از برخی انبیا را به نحو مطلق واجب می‌داند که بالملازمه دلیل بر افضلیت مطلق آنان نیز می‌باشند و برخی دیگر از آیات موهم وجود نقایصی در عده‌ای از انبیای الهی است و برخی آیات دیگر به صورت روشن، بر عدم افضلیت آنان به نحو مطلق دلالت دارند و به نظر می‌رسد مسئله افضلیت انبیا و قلمرو آن با هدف و ضرورت بعثت، رابطه تنگاتنگ دارد. از این رو مطابق آیات قرآن، برتری انبیا در حیطة و قلمرو هدایت، امری بایسته است، ولی نسبت به برتری در دیگر ابعاد و جوانب نه تنها دلالتی ندارند، بلکه دلیل بر خلاف آنها نیز می‌باشند.

کلیدواژه‌ها: افضلیت، نبی، رسول، هدایت، قرآن.

موضوع افضلیت انبیا به‌طور عام (اعم از برتری بر امت خود یا دیگران) پیشینه‌ای به قدمت بعثت و ارسال پیامبران الهی یا به تعبیری دیگر آفرینش انسان دارد، خداوند با اعترافی که از فرشتگان نسبت به عدم آگاهی و علم آنان به «اسماء» می‌گیرد، برتری آدم بر آنها را اعلام می‌دارد؛ آنجا که می‌فرماید:

سپس علم اسماء را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید! فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن (بقره: ۳۱-۳۳).

این آیات اگر نگوییم به نحو مطلق و در همه ابعاد، دست‌کم برتری علمی حضرت آدم علیه السلام (بر فرشتگان الهی) را اثبات می‌کنند. همچنین درباره دیگر انبیا در زمان حیاتشان یا پس از آن، بسیاری به برتری آنها معتقد بوده‌اند؛ تا جایی که برخی پیامبر خود را در برتری و شرافت، «پسر خدا» دانسته‌اند (توبه: ۱۳۰). همچنین در دین اسلام نیز این بحث مورد توجه بوده و روایاتی نیز در این باره وارد شده است (صلوٰق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۱۶) و در برخی کتب روایی همچون *بحارالانوار* بابی درباره برتری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام قرار داده‌اند. در همین راستا علما و اندیشمندان اسلامی مباحثی را در کتب خود آورده و به بحث درباره آن پرداخته‌اند؛ از جمله می‌توان به کتاب *الاعتقادات* شیخ صدوق اشاره کرد که در بخشی از آن به موضوع برتری انبیا بر ملائکه پرداخته و آیات و روایاتی را در این باب ذکر کرده است. برخی دیگر از اندیشمندان نیز در ضمن مباحث خود و به مناسبت‌های گوناگونی تصریح دارند که انبیا از همه مخلوقات دیگر (ألوسی، ۱۳۰۱، ص ۱۱۱) یا امت خود (شریف مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۳۶)، از جهت ثواب و قرب به خدا برترند.

درباره پیشینه خاص این موضوع می‌توان ادعا کرد که مسئله برتری پیامبران بر امت خود از منظر اندیشمندان مسلمان به گونه‌ای مسلم و مفروغ^۱ عنه بوده و به همین سبب، مطالب درخوری در این باره از آنان به جای نمانده است؛ گرچه برخی از آنان به صورت اجمالی به این مبحث اشاره کرده‌اند. برای نمونه می‌توان از قاضی عبدالجبار معتزلی نام برد. وی در این باره مدعی است که پیامبر پس از بعثت بر همه برتری دارد و ادله دلالت دارند بر اینکه کسی که پیامبر نباشد، در فضیلت و برتری به مرتبه پیامبر نمی‌رسد (ر.ک: قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵م، ج ۱۵، ص ۲۴۶ و ۲۸۰). همچنین برخی اندیشمندان معاصر نیز بدین مسئله به صورت اجمالی پرداخته‌اند و مدعی‌اند که پیامبران باید در همه صفات، از مردمی که به سوی آنها مبعوث شده‌اند (امت) برتر باشند (خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۴).

از آنجا که فهم هرچه دقیق‌تر جایگاه انبیا الهی در الگوگیری بهتر جامعه از آنان مؤثر بوده و به نحوی برپایی زندگی دینی بر فهم مقام و جایگاه آنان استوار است، و از سویی دیگر در کتب کلامی و پژوهش‌های انجام‌شده درباره مسئله نبوت، تحلیلی جداگانه و شفاف درباره برتری پیامبران بر امت خود صورت نگرفته است، بر آن شدیم تا با توجه

به آیات شریفه قرآن، تحلیلی در این باره ارائه کنیم. به همین سبب دغدغه اصلی ما در این نوشتار، بررسی لزوم یا عدم لزوم برتری همه‌جانبه پیامبران بر مردم زمان خود است. به تعبیر دیگر مسئله، گستره افضلیت پیامبران است. از آنجاکه پیگیری این مسئله در همه منابع اسلامی مجالی وسیع می‌طلبد، این مسئله را صرفاً از منظر قرآن بررسی می‌کنیم. افزون بر آن، از روایات فقط تا آنجا که ما را در فهم آیه کمک رسانند و فهم آیه بر آنها متوقف باشد بهره می‌گیریم.

مفهوم‌شناسی

پیش از ورود به بحث لازم است مقصود از واژگان به‌کاررفته در تحقیق روشن شود تا علاوه بر جلوگیری از مغالطه اشتراک لفظی، چارچوب دقیقی از بحث ارائه شود.

در لغت، افضل صیغه تفضیل از فضل به معنای زیادی و باقی‌مانده چیزی (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۴۳)، ضد کمی و کاستی (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۵۲۴) و آنچه انسان را شایسته و بزرگوار کند، آمده است (بستانی، بی‌تا، ص ۱۰۷). پس افضل به معنای برتر است و مقصود ما در این نوشته، همین معناست.

در اصطلاح علم کلام به طور عمده دو معنا برای این واژه گفته شده است: الف) کثرت ثواب و تقرب به خداوند که بر اثر زیادی طاعت یا خلوص بیشتر در طاعت حاصل می‌شود (شریف مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۵۱۹)؛

ب) برتری در صفات کمال انسانی؛ مانند علم، عدالت، شجاعت و پارسایی (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۸). مراد ما از افضلیت در این پژوهش، بیشتر با معنای دوم سازگار است. البته در این صورت معنای اول لازمه آن به‌شمار می‌آید؛ یعنی هر آن که در کمالات انسانی مقدم بر دیگران باشد، قطعاً نزد خداوند هم از دیگران مقرب‌تر است. در اصل اینجا ما یک معنای ارزش‌شناختی از افضلیت قصد کرده‌ایم و می‌خواهیم بدانیم آیا لازم است انبیا در همه ابعاد و کمالات انسانی بر امت خود برتر باشند یا اینکه برتری در همه صفات کمال انسانی لازم نیست؟

واژه «نبی» صفت مشبهه از ریشه «نبأ» به معنای کسی است که از جانب خداوند خبر می‌آورد (پیام‌آور) (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۳۸۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۶۳) یا از ریشه «نبو» به معنای کسی است که بر دیگر مردم از جهت منزلت برتری دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۳۸۴؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۱۵).

از آنجاکه در برخی آیات قرآن از پیامبران الهی با عنوان «رسول» یاد شده و برداشت ما از این واژه در فهم و تبیین مسئله مورد نظر مؤثر است، بیان معنای این واژه و نسبت آن با «نبی» لازم می‌نماید. برخی کتب لغت رسول را به معنای رساله (پیام) دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۲۴۱)؛ برخی دیگر آن را متضمن معنای حمل رساله (پیام‌آوری) می‌دانند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۱۳۱-۱۳۲) و برخی نیز گفته‌اند: رسول در اصل مصدر (به معنای فرستادن) و در اطلاق قرآن به معنای فرستاده و پیام‌آور است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۹۱). پس «رسول» گاهی برای پیام و سخن فرستاده شده و گاهی برای حامل قول و پیام به کار برده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۵۲-۳۵۳).

تفاوت رسول و نبی

پس از روشن شدن معنای لغوی واژگان، لازم است به تفاوت میان نبی و رسول پرداخته شود. در این باره اقوال و آرای مختلفی وجود دارد که پرداختن به همه آنها مناسب این مقال نیست؛ به همین سبب در اینجا به صورت مختصر به یک دیدگاه اشاره می‌شود و خواننده محترم می‌تواند به منابع مربوط مراجعه کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۴۶۸؛ همو، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۹۶؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۱۳۱-۱۳۲). بنا بر دیدگاه علامه طباطبائی، نهایت آنچه از آیات قرآن در تفاوت بین رسول و نبی فهمیده می‌شود، همان تفاوت مفهومی است؛ یعنی اینکه رسول شرافت و ساطت بین خداوند و بندگان را دارد و نبی شرافت علم به خدا و اخبار الهی را داراست (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۴۰). با توجه به اینکه در آیات به بیان تفاوت این دو واژه پرداخته نشده است، به نظر می‌رسد برداشت علامه نهایت چیزی است که ما می‌توانیم از تحلیل مفهوم این دو واژه به دست آوریم؛ گرچه در روایات به این موضوع پرداخته شده، تا جایی که محدثان در کتب روایی باب مستقلی را به آن اختصاص داده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۷؛ صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۷۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۴۱-۴۳، ۵۴؛ ج ۱۸، ص ۲۶۶، ۲۷۰؛ ج ۲۶، ص ۷۲-۸۰؛ ج ۵۸، ص ۱۶۶ و ۱۷۰). علامه نیز بعضی از آنها را در تفسیر خود ذیل آیه ۱۲۴ از سوره بقره آورده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۷۹). برای روشن شدن مقصود، برخی از آن روایات را در ادامه می‌آوریم:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند متعالی ابراهیم را قبل از آنکه به امامت برگزیند، به مقام خلت و قبل از آن به رسالت و قبل از رسالت به نبوت و قبل از نبوت به عبودیت برگزید» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۵). آن حضرت علیه السلام در این روایت، مقامات حضرت ابراهیم علیه السلام را بر اساس رتبه بیان فرموده و مقام رسالت را بالاتر از مقام عبودیت و نبوت دانسته است. همچنین در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام فرق این دو واژه این گونه بیان شده است: نبی کسی است که فرشته را در خواب می‌بیند و صدایش را می‌شنود، ولی در بیداری او را مشاهده نمی‌کند و رسول کسی است که صدای فرشته را می‌شنود، او را در خواب می‌بیند و همچنین او را مشاهده نیز می‌کند (همان، ص ۱۷۶).

نتیجه اینکه گرچه در آیات قرآن به صراحت تفاوتی بین «نبی» و «رسول» ذکر نشده است، اما روایات در این باره متعدّدند و از همه آنها برتری مقام رسالت بر مقام نبوت استفاده می‌شود و همچنین به دست می‌آید که نسبت بین نبی و رسول، عام و خاص مطلق است؛ به این معنا که برای رسیدن به مقام رسالت باید از مقام نبوت بهره‌مند بود؛ ولی این گونه نیست که هر آن که به مقام نبوت رسید، به مقام رسالت نیز دست خواهد یافت؛ همان گونه که علامه نیز به این مطلب تصریح می‌کند: «روشن گردید که هر رسولی، نبی است و نه برعکس» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۴۴).

افضلیت پیامبران در قرآن

آیات قرآنی مربوط به این مسئله را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: دسته‌ای از آیات، پیامبران را به عنوان الگوی کامل معرفی کرده، امر به اطاعت مطلق از آنها می‌کنند و بالملازمه برتری مطلق آنها فهمیده می‌شود؛ دسته دیگری از آیات موهم عدم افضلیت پیامبرند و دسته سوم بیانگر عدم افضلیت برخی پیامبران الهی‌اند.

دسته اول: آیات دال بر لزوم افضلیت نبی به نحو مطلق

در این بخش آیاتی که در نگاه نخست بر برتری مطلق پیامبران دلالت دارند، آورده می‌شوند:

۱. «مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند» (احزاب: ۲۱)؛

در این آیه پیامبر اکرم ﷺ به نحو مطلق به عنوان الگو معرفی شده و الگو بودن، منحصر و مقید به جنبه و بعد خاصی نشده است؛ پس به مقتضای دلیل عقل (قبیح پیروی و امر به پیروی از مفضول و مساوی) این آیه دال بر لزوم افضلیت پیامبر است.

توضیح: پیشرو و مقتدایی که دیگران باید از او پیروی کنند و او را به طور مطلق الگوی خود قرار دهند، از چند فرض خارج نیست:

(الف) مساوی و مانند دیگر افراد جامعه باشد؛

(ب) از همه افراد برتر باشد؛

(ج) از افراد دیگر (همه یا برخی) نازل تر باشد.

فرض الف و ج عقلاً قبیح است؛ چون در فرض الف ترجیح بلامرجح لازم می‌آید؛ زیرا دلیل و مرجحی وجود ندارد تا از بین افرادی که با یکدیگر مساوی‌اند شخص خاصی پیشرو و الگو قرار بگیرد و دیگران ملزم به پیروی از او باشند. و در فرض ج هم - دست کم در مقایسه با برخی افراد، بر فرضی که نبی فقط از برخی افراد نازل تر باشد - ترجیح مرجوح یا همان تقدیم مفضول لازم می‌آید و بطلان این قسم هم از نظر عقل روشن و بی‌نیاز از توضیح است. در نتیجه تنها فرضی که باقی می‌ماند، فرض «ب» است؛ یعنی اینکه الگو و اسوه دیگران باید از همه آنها افضل باشد. البته فرضی دیگری را هم می‌توان مطرح کرد و آن اینکه با توجه به هدف از ارسال انبیا که همان هدایت انسان‌هاست، برتری پیامبر در اموری که مربوط به هدایت بشر است ضروری است، اما در دیگر صفاتی که با بحث هدایت ارتباط ندارند، ضرورتی برای افضل بودن ایشان نیست؛ بلکه دیگران می‌توانند برتر باشند. این همان تحلیل نهایی است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت؛

۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [اوصیای پیامبر]

۳. «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده...» (نساء: ۸۰)؛

۴. «اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر را...» (تغابن: ۱۲)؛

Archive of SID

این آیات بر لزوم اطاعت مطلق از پیامبر اکرم ﷺ دلالت دارند و با توضیحی که در اول این بخش در ذیل آیه ۲۱ سوره احزاب داده شد، روشن است که لزوم اطاعت مطلق از پیامبر، ملازم با لزوم افضلیت مطلق ایشان است؛

۵. «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود...» (نساء: ۶۴).

در این آیه شریفه نیز اطاعت از پیامبران هدف ارسال و بعثت آنها و بدون هیچ قید و شرطی بیان شده است و باز به ملازمه عقلیه (قیح امر به اطاعت از مساوی و مفضول)، لزوم افضلیت انبیا روشن می‌شود.

آنچه از مجموع آیات پیش گفته استفاده می‌شود این است که از آن جهت که خداوند در این آیات به صورت مطلق، به پیروی از پیامبران و اقتدا به همه رفتار و گفتار ایشان امر فرموده (رک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۷ و ۱۴۹) یا آنها را به نحو مطلق و بدون هیچ قید و شرطی الگوی دیگران قرار داده است، پس به حکم عقل انبیا باید از همه افراد برتر باشند.

بررسی استدلال به آیات دسته اول

استدلال به آیات ۲۱ سوره احزاب، ۵۹ نساء، ۱۲ تغابن و ۸۰ نساء بر لزوم افضلیت انبیا از چند جهت مورد اشکال است:

الف) موضوع و محل بحث لزوم افضلیت پیامبران (همه پیامبران) بود؛ ولی این آیات درباره پیامبر اکرم ﷺ نازل شده‌اند. مؤید این اختصاص نیز واژه «الرّسول» در آیات شریفه و همچنین روایات وارد شده در ذیل این آیات است که به شخص آن حضرت اشاره دارند و تعمیم آن به دیگر پیامبران به دلیل نیاز دارد و ظاهراً دلیلی برای تعمیم در دست نیست. البته این اشکال به آیه ۶۴ سوره نساء وارد نیست؛ زیرا این آیه مختص پیامبر اسلام نیست و به صورت مطلق می‌فرماید: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای اینکه به فرمان خدا از وی اطاعت شود»؛

ب) اشکال دیگر این است که در همه آیات پیش گفته واژه «رسول» یا «الرّسول» به کار برده شده و همان گونه که در صدر بحث اشاره شد، واژه رسول اخص از نبی است و رابطه آن با نبی، عموم و خصوص مطلق است؛ در نتیجه شمول آیات نسبت به آن دسته از انبیایی که به مقام رسالت نرسیده‌اند، منتفی است و نمی‌توان برای افضلیت انبیا به آنها تمسک کرد.

اگر گفته شود: «پیامبر از آن جهت که پیامبر است، اسوه است؛ چون نقش مربی را دارد و بنابراین همه پیامبران الگوی مردمانشان هستند و در نتیجه باید به طور مطلق از همه مردمانشان برتر باشند»، در پاسخ می‌گوییم: اگر بپذیریم همه پیامبران نقش تربیتی و مربیگری برای همه افراد جامعه خود را داشته باشند، لازم است پیامبر در همان جهات تربیتی مورد احتیاج مردمانش برتر باشد، نه در همه جهات و به صورت مطلق؛

ج) از آنجاکه هدف از بعثت پیامبران هدایت مردم است، پس اطاعت و فرمانبرداری از ایشان نیز در امور دنیوی و اخروی مربوط به سعادت واجب است، نه در همه جنبه‌های زندگی (حتی جنبه‌هایی که ارتباطی با سعادت و کمال انسان ندارند). بنابراین دستور به اطاعت مطلق، گرچه با عصمت تلازم دارد، با برتری همه‌جانبه مطاع نسبت به مطیع تلازمی ندارد.

دسته دوم: آیات موهم عدم افضلیت

در این قسم، سخن درباره آیاتی است که در نگاه نخست، اندیشه عدم لزوم افضلیت را تأیید می‌کنند. برای نمونه به ذکر چند آیه بسنده می‌کنیم:

اول: آن دسته آیاتی که پیامبر اسلام ﷺ را با وصف «امی» توصیف می‌کنند، از جمله:

۱. «همان‌ها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند» (اعراف: ۱۵۷)؛

۲. «پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیامبر درس‌نخوانده‌ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید!» (اعراف: ۱۵۸)؛

واژه «امی»، منسوب به «أم» یا «امّه» بوده (کتب لغت ذیل واژه «امم»)، در بین عالمان لغت و مفسران نسبت به معنای آن، اقوال و احتمالات گوناگونی مطرح بوده و هست (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲۴۹). حتی در این باره کتاب‌هایی نگاشته شده است (مطهری، ۱۳۶۹) *پیامبر امی*؛ کاوند بروجردی (۱۳۹۲)، *امی بودن پیامبر اکرم ﷺ در منابع تفسیری و حدیثی و نقد دیدگاه خاورشناسان*. در اینجا به مشهورترین احتمالات اشاره می‌کنیم:

[احتمال نخست اینکه [امی] به معنای درس‌نخوانده است؛ دوم اینکه به معنای کسی است که در سرزمین مکه تولد یافته و از مکه برخاسته است؛ سوم به معنای کسی است که از میان امت و توده مردم قیام کرده است؛ ولی معروف‌تر از همه، تفسیر اول است که با موارد استعمال این کلمه نیز سازگارتر می‌باشد و ممکن است هر سه معنا با هم مراد باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۴۰۰).

در دو آیه پیش گفته، پیامبر اکرم ﷺ به صفت «امی» توصیف شده است؛ در صورتی که در همان زمان، افرادی - گرچه اندک - در جزیره‌العرب و دیگر مناطق بوده‌اند که توانایی خواندن و نوشتن داشته‌اند.

ظاهراً برخی همچون سیدعبدالله‌اللطیف اهل حیدرآباد هند، به سبب همین توهم نقصی که در این آیات نسبت به پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد، دست از معنای ظاهری و بلکه صریح لفظ برداشته و مدعی شده‌اند که آیه بر اینکه پیامبر نمی‌خوانده و نمی‌نوشته است دلالت ندارد. وی همه مفسران را به بدفهمی در آیات متهم می‌کند و درصدد است که با آیات قرآن، روایات و... اثبات کند که پیامبر ﷺ هم می‌خوانده و هم می‌نوشته است. یکی از ادله ایشان بر خواندن و نوشتن پیامبر اسلام ﷺ این است: «چگونه ممکن است پیغمبر اکرم مردم را به علم و سواد و خواندن و

نوشتن تشویق کند و خودش به خواندن و نوشتن اعتنایی نداشته باشد، در صورتی که همیشه در کارها پیش قدم بوده است» (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۵۲؛ به نقل از مجله روشنفکر، ش ۸، مهر ماه ۱۳۴۴). شهید مطهری در پاسخ به این استدلال می‌گوید:

باید ببینیم پیغمبر اکرم همان نیازی که دیگران به خواندن و نوشتن دارند - که باعث می‌شود دارا بودن این صنعت برای آنها کمال، و فاقد بودن آن نقص باشد - داشت و دستور خویش را به کار نبست و یا پیغمبر وضع خاصی دارد که چنین نیازی ندارد. پیغمبر در عبادت، فداکاری، تقوا، راستی، درستی، حسن خلق، دموکراسی، تواضع و سایر اخلاق و آداب حسنه پیش قدم بود؛ زیرا همه آنها برای او کمال بود و نداشتن آنها نقص بود؛ اما موضوع به اصطلاح سواد داشتن از این قبیل نیست (همان).

بنابراین توهّم نقص برای پیامبر اسلام ﷺ از جهت درس ناخواندگی، توهمی بی‌پایه و اساس است و آیه دلالتی بر آن ندارد؛ علاوه بر اینکه اولاً خود درس ناخواندگی ملازم با عدم قدرت بر نوشتن و خواندن نیست و ثانیاً امّی بودن پیامبر ﷺ خود یک تقدیر و برنامه الهی بوده تا مخالفان نتوانند کتاب الهی، این معجزه جاوید را به دانسته‌های عادی و بشری پیامبر نسبت دهند؛

دوم: در نگاه نخست، آیت‌هایی که درباره داستان حضرت سلیمان ﷺ و هدهد وارد شده و توضیحاتی که مفسران ذیل این آیات ارائه داده‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۵۸؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۴، ص ۵۵۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۸۶) موهّم برتری علمی هدهد (در آن واقعه خاص) است:

«(سلیمان) گفت: «ما تحقیق می‌کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغ‌گویان هستی؟» (نمل: ۲۷).

بر اساس این آیه، حضرت سلیمان ﷺ - با اینکه حکومتی یگانه داشت و زبان حیوانات و پرندگان را می‌دانست - از برخی امور (قوم سبا) که دیگران نسبت به آنها آگاه بودند، اطلاعی نداشت و علاوه بر این نمی‌دانست هدهد در خبری که از قوم و ملکه سبا می‌دهد، راست‌گوست یا نه؛ و می‌گوید درباره خبر تو تأمل می‌کنم تا ببینم راست می‌گویی یا از دروغ‌گویان هستی. این آیه موهّم برتری دیگران نسبت به انبیا و عدم لزوم افضلیت انبیاست؛ زیرا علم و آگاهی یک فضیلت و کمال به‌شمار می‌آید و در این مورد خاص (قوم سبا) حضرت سلیمان ﷺ فاقد این فضیلت بود؛ درحالی‌که هدهد واجد آن بود.

برای رد استدلال به این آیه بر عدم لزوم افضلیت انبیا، دو مسیر را می‌پیماییم:

موضوع بحث ما در اینجا لزوم برتری انبیا بر انسان‌های دیگر هم‌زمان خودشان بود و هر موجودی غیر از انسان اعم از ملائکه، جنیان و حیوانات از حیطة و قلمرو بحث خارج است. بنابراین آیه مورد استدلال از موضوع بحث خارج است؛ چون هدهد یک پرنده است، نه انسان.

از جزئیات آن که در آرات برای داستان هدهد بیان شده، معلوم می‌شود پی بردن هدهد به قضایای قوم سبا، امری معمولی و متعارف نبوده که همه پرندگان و حیوانات دیگر هم بتوانند به آن پی ببرند؛ زیرا هدهد پس از مشاهده آن

قوم، به شرک و سجده عبادی آنها بر خورشید و... پی می‌برد که همه اینها به شیوه‌ای غیرمتعارف برای او حاصل شده است و در اصل خداوند خواسته جناب سلیمان را بدین وسیله از احوال ایشان باخبر کند تا زمینه هدایت را برایشان فراهم آورد. به تعبیر دیگر قرار نیست خداوند همه علمی را که یک پیامبر برای هدایت بشر نیاز دارد، به نحو بی‌واسطه اعطاء نماید؛ بلکه در برخی موارد خداوند اسبابی همچون فرشتگان، حیوانات و حتی طبیعت را واسطه آگاهی و علم نبی قرار می‌دهد. علاوه بر این معلوم نیست غیر هدهد و سلیمان علیهم‌السلام، فردی دیگر از مملکت آن حضرت به این قضیه علم داشته است یا نه، تا این مسئله سبب عدم افضلیت ایشان شود.

سوم: از دیگر آیات موهم عدم لزوم افضلیت انبیا می‌توان به این دسته از آیات اشاره کرد:

۱. «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم» (نحل: ۴۳)؛

در این آیه شریفه انبیای گذشته به عنوان «مردانی که به آنها وحی می‌شد» معرفی می‌شوند؛ یعنی انبیای الهی از جهت مادی و ظاهری مانند دیگر افراد هستند و در سوره انبیا صریحاً آمده است: «ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم! ... آنان را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم! عمر جاویدان هم نداشتند!» (انبیا: ۷-۸). بنابراین به نظر می‌رسد مانعی وجود ندارد که پیامبران از جهت ویژگی‌های بشری و مادی مساوی و حتی ضعیف‌تر از بقیه افراد باشند؛

۲. «بگو من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود» (کهف: ۱۱۰)؛

در این آیه شریفه خداوند به نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر می‌فرماید که به مردم بگو من نیز مانند شما فردی از افراد انسان هستم، با این تفاوت که بر من وحی می‌شود و بر شما نمی‌شود. البته همین ویژگی نشان‌دهنده جایگاهی بس بالا و والا برای ایشان بوده و در عظمت و رفعت این مقام جای هیچ تردیدی نیست؛ ولی باز از آن جهت که ایشان انسان است و دارای جسمی مادی مانند دیگر افراد، بنابراین محکوم به احکام و قواعد عالم ماده است و گرفتار تزامات آن می‌شود و احتمال دارد افرادی از این جهت مساوی بلکه برتر از ایشان باشند. در نتیجه افضلیت انبیا از همه جهات و به نحو مطلق لازم نیست؛

۳. «و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!»

(زخرف: ۳۱)؛

از این آیه روشن می‌شود که پیامبر از نظر بهره و ثروت مادی و ظاهری، بر همه برتری نداشته است و دیگرانی بوده‌اند که در این جنبه بر ایشان برتری داشته‌اند. بنابراین برتری پیامبر به نحو مطلق ضرورت ندارد.

رفع توهم: در پاسخ استدلال به این آیات و آیاتی از این قبیل بر عدم افضلیت انبیا، همان‌گونه که در ابتدای بحث یادآور شدیم، باید گفت مراد ما از افضلیت، معنایی ارزش‌شناختی است و پرسش ما این است که آیا لازم است انبیا در همه صفات که‌الی از دیگر افراد برتر باشند یا خیر؟ حال آنکه موضوع آیات پیش گفته، ویژگی‌های غیرارزشی است و بنابراین چنین مواردی موضوعاً از محل بحث خارج‌اند؛ با این توضیح که فعلی ارزشی به‌شمار می‌آید که از

اراده و اختیار فرد نشئت گرفته باشد و در راستای سعادت یا شقاوت فرد قرار گیرد. به همین سبب بهره‌مندی یا عدم بهره‌مندی از ویژگی‌هایی همچون بلندی قامت، سفیدی رنگ پوست و زیبایی اندام، ارزش مثبت یا منفی به‌شمار نمی‌آیند. پس آیات یادشده هیچ‌گونه نقصی را برای انبیا و هیچ فضیلتی را برای غیرانبیا ثابت نمی‌کنند.

دسته سوم: آیات دال بر عدم افضلیت برخی پیامبران

در این بخش به آیاتی که بر عدم افضلیت برخی از انبیا دلالت دارند، می‌پردازیم. خود این آیات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) آیات دال بر برتری دیگران بر انبیا

در این آیات، فضیلتی برای افراد غیرنبی ذکر می‌شود که پیامبر فاقد آن فضیلت بوده است:

۱. «یا مشاهده نکردی جمعی از بنی‌اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: «زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا در راه خدا پیکار کنیم... و پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث کرده است...» خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است» (بقره: ۲۴۶-۲۴۷). حکومت و سلطنتی که خداوند به شخصی عطا کند، مسلماً نشانه فضیلت و ویژگی خاصی برای آن شخص است و اینکه در زمان حیات پیامبری، حکومت و قدرت اداره جامعه از طرف خداوند سبحان به شخصی دیگر (طالوت) واگذار شود و آن نبی عاری از این ویژگی باشد، دلیل بر عدم لزوم افضلیت مطلق نبی است؛ زیرا اگر افضلیت نبی به نحو مطلق لازم می‌بود، باید خودش حاکم می‌بود و عدم حکومت، دلیل بر عدم لزوم افضلیت نبی به طور مطلق و در همه ابعاد و شئون است:

۲. «در آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی گفت: تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی! و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبیا باشی؟» (کهف: ۶۵-۶۸). در اینکه آیا حضرت خضر علیه السلام پیامبر است یا خیر (در روایات متعددی نام این شخص - عبداً من عبادنا - را «خضر» معرفی می‌کنند؛ از جمله: صدوق، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۵۹-۶۰؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۶۵۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۵۴) بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد. فخررازی در تفسیر خود در ذیل آیات ذکرشده، ادله کسانی را که قائل به نبوت ایشان هستند، ذکر می‌کند و همه آنها را ضعیف می‌داند. پس نتیجه‌اش این می‌شود که وی به نبوت آن شخص قائل نیست (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۴۸۱-۴۸۲). در مقابل، علامه طباطبائی قائل است که آیه در نبوت ایشان ظهور دارد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۴۱-۳۴۲) و در بیانی دیگر «عبداً من عبادنا» را از جمله پیامبرانی می‌داند که صریحاً نامشان در قرآن ذکر نشده و خداوند فقط توصیفشان کرده است

(همان، ج ۲، ص ۱۴۱). استدلال به این آیه، تنها مطابق احتمال اول درست است و اگر کسی احتمال دوم (دیدگاه علامه) را بپذیرد، آیه از محل بحث خارج می‌گردد؛ زیرا موضوع بحث در این نوشتار برتری پیامبران بر دیگر مردم زمان خود است نه برتری پیامبری بر پیامبر دیگر. می‌توان از آیات یادشده چنین استفاده کرد که حضرت موسی علیه السلام نسبت به حضرت خضر علیه السلام مفضول است و خضر بر او برتری دارد. حال آیا خضر علیه السلام به نحو مطلق بر حضرت موسی علیه السلام برتری دارد یا این برتری از جهت و بُعد خاصی بوده است؟ آنچه از آیات مربوط، به‌ویژه آیه پایانی درباره داستان استفاده می‌شود، این است که حضرت خضر علیه السلام دست‌کم از جهت علم به تأویل و باطن امور بر حضرت موسی علیه السلام برتر بوده و در برخی روایات مربوط نیز به این مطلب تصریح شده است. همچنین برخی مفسران نیز همین نظر را برگزیده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۴۲؛ ج ۱۳، ص ۳۵۷). شاهد این مدعا آن است که در آیه شریفه، حضرت موسی علیه السلام به سبب دستیابی به کمال و رشدی که فاقد آن است، از ایشان تقاضای تعلیم دارد؛ یعنی این علم با این حال که موجب رشد موسی علیه السلام است و فضیلت به حساب می‌آید، ولی ایشان فاقد آن است و شخصی دیگر آن را داراست؛ پس افضلیت به نحو مطلق برای نبی لازم نیست. البته این هیچ منافاتی با پیامبر یا پیامبر تشریحی بودن حضرت موسی علیه السلام ندارد، همان‌گونه که بیضاوی از مفسران بنام اهل سنت در ذیل این آیه شریفه می‌نویسد: «سزاوار است پیامبر از همه امت خود در آنچه [به خاطر آن] از اصول و فروع دین به سمت آنها مبعوث شده برتر باشد نه به نحو مطلق» (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۸۷). در جمع‌بندی آیات به این وجه به تفصیل پرداخته می‌شود.

ب) آیات دال بر وجود نقص در انبیا

آیات گروه «الف» آیتی بودند که به نحوی بر برتری افرادی نسبت به پیامبران دلالت داشتند و این دسته، آیتی هستند که بر وجود نوعی ضعف و نقصان در بعضی انبیا دلالت دارند که به ذکر دو نمونه از آنها بسنده می‌شود:

۱. «و گر از زبانم بگشای؛ تا سخنان مرا بفهمند!» (طه: ۲۷-۲۸). بخش مورد بحث ما، عبارت «و گر از زبانم بگشای» است که اقوال و آرای مفسران در ذیل آن را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: کسانی قائل شده‌اند که نقصان و گر زبانی حضرت موسی علیه السلام عارضه‌ای ظاهری بوده و به سبب تکه آتشی که در دوران کودکی به دهان خود گذاشته بود حاصل شده و اثر آن در سخن گفتنش ظاهر شده بود؛ به نحوی که نمی‌توانست کلمات و حروف را روان تلفظ کند و از این رو از خداوند خواست که آن را برطرف سازد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۵؛ طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۷۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۲۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۹۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۰۵)؛ اما برخی دیگر از مفسران تصریح کرده که مراد از گر زبانی، نه عارضه ظاهری، «بلکه منظور گره‌های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می‌گردد، یعنی آن‌چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده‌ای منظور مرا به خوبی درک نکند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۱۸۷) و مؤید و شاهد دیدگاه خود را آیه ۳۴ از سوره قصص می‌دانند که می‌فرماید: «و برادرم هارون زبانش از من فصیح‌تر است». علامه طباطبائی نیز معنای

عقده را گرهی که مانع فهم سخنش باشد می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۱۴۱) و قول ایشان در همین دسته از اقوال جای می‌گیرد.

اگر مراد از گره زبانی، عارضه ظاهری باشد، از محل بحث خارج است و وجود آن دلیلی بر عدم افضلیت حضرت موسی علیه السلام نیست؛ زیرا از امور ارزشی به‌شمار نمی‌آید؛ گرچه نباید وجود این امور در نبی، به حدی برسد که موجب تنفر طبع گردد (حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۶-۱۵۷)؛ ولی اگر مراد از گره زبانی نقص در فصاحت باشد - با توجه به آیه ۳۴ قصص همین احتمال درست به نظر می‌رسد - چنین مسئله‌ای با لزوم افضلیت نبی به نحو مطلق سازگار نیست؛

۲. «به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جست‌وجو برنمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسیم؛ هرچند مدت طولانی به راه خود ادامه دهیم! هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت هنگامی که از آنجا گذشتند، به بار همسفرش گفت: غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده‌ایم! گفت: به خاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم، من فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم - و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد - و ماهی به طرز شگفت‌آوری راه خود را در دریا پیش گرفت» (کهف: ۶۰-۶۳). ظهور این آیات در این است که حضرت موسی علیه السلام و همراهش (هر دو) ماهی خود را جا گذاشتند و فراموش کردند. این نشان‌دهنده آن است که او هم مانند دیگر انسان‌ها از آن جهت که بشر است، دارای محدودیت‌های بشری بوده و لازم نیست در همه جهات از دیگران برتر باشد. برخی مفسران در پاسخ به این پرسش که «مگر پیامبری همچون موسی علیه السلام ممکن است گرفتار نسیان و فراموشی شود؟» می‌گویند: «مانعی ندارد [پیامبر] در مسائلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد یعنی در مسائل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود؛ مخصوصاً در موردی که جنبه آزمایش داشته باشد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۸۴).

در جمع‌بندی این دسته از آیات، توجه به چند نکته بایسته است:

الف) افعال و صفاتی به خوب و بد (حسن و قبیح) متصف می‌شوند که از اختیار و اراده انسان ناشی شده باشند. «اصولاً ارزش اخلاقی در سایه اختیار معنا می‌یابد. اگر اختیار نباشد، ارزش اخلاقی هم وجود ندارد» (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۹۲)؛

ب) باید دید آیا عدم وجود برخی صفات در انبیا موجب نقض غرض از بعثت آنها و یا به تعبیری دیگر سبب گمراهی افراد جامعه می‌گردد یا نه؟ اگر وجود نقص یا فقدان کمالی چنین لازمه‌ای را داشته باشد، به حکم عقل و نقل، انبیای الهی از آن منزّه هستند؛ ولی اگر نقایص وجودی به این حد نرسند، لطمه‌ای به هدف از بعثت وارد نمی‌کنند و دلیل عقلی و قرآنی بر انتفای آنها در دست نیست؛ علاوه بر اینکه دلیل بر خلاف آن موجود است. برای نمونه به عدم افضلیت حضرت موسی علیه السلام اشاره می‌کنیم: آن مقدار از فصاحت که در ابلاغ پیام الهی به مردم لازم

می‌باشد، این است که پیام الهی بدون تحریف و کاستی به مردم برسد و آنها بتوانند مطابق آن پیام، به هدایت برسند و بر اساس این آیه شریفه که می‌فرماید: «و برادرم هارون زبانش از من فصیح‌تر است» (قصص: ۳۴)، حضرت موسی علیه السلام از این مقدار فصاحت برخوردار بوده است؛ زیرا در آیه آمده که هارون فصیح‌تر از من است؛ یعنی خود موسی علیه السلام فصیح بوده و هارون فصیح‌تر. بنابراین با اینکه موسی علیه السلام در فصاحت مفضول بوده، لطمه‌ای به نبوتش وارد نمی‌شود؛

ج) نظام ارزشی اسلام بر اساس ایمان، عمل صالح و احساس مسئولیت بنا شده است و افضل مردم کسانی‌اند که با این ویژگی‌های اخلاقی شناخته شوند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۳۴۹-۳۵۰) و اصلاً اسلام آمد تا نظام ارزشی جاهلیت را تغییر دهد؛ آن نظامی که ارزش را به برخورداری بیشتر از مال و فرزند و بهره‌های دنیا می‌دانست. به همین سبب، بهره بیشتر از دنیا، به خودی خود، کمالی نیست تا عدم آن برای پیامبران به عنوان نقصی به‌شمار آید.

نتیجه‌گیری

گرچه بحث از برتری ائمه علیهم السلام همواره مورد توجه بوده است و اندیشمندان شیعه از قدما تا معاصران به این مسئله پرداخته‌اند (شریف مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۳۶؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۷-۲۱۲)، ولی مسئله برتری پیامبران الهی بر امت خود به‌رغم اهمیتش در تربیت و هدایت جامعه و شکل‌گیری سبک زندگی الهی، چندان مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است.

با این حال در پاسخ به این پرسش که آیا مطابق آیات قرآن، برتری انبیای الهی از افراد زمان خود در همه ابعاد ضروری است یا خیر، توجه به چند نکته بایسته است:

۱. از مهم‌ترین ادله ضرورت بعثت انبیا، محدودیت و نارسایی دانش بشری در تشخیص همه مصالح و مفساد و تعیین راه صحیح کمال و سعادت ابدی است (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳). به عبارت دیگر فلسفه وجودی انبیا نمایانند راه کمال و سعادت به بشریت است؛

۲. چیزی برای انسان فضیلت به حساب می‌آید که برخواسته از اراده و فعل اختیاری او بوده، با کمال نهایی‌اش در ارتباط باشد. به همین سبب صفات و ویژگی‌هایی که منشأ ارادی نداشته باشند، یا فی‌نفسه نسبت به سعادت یا شقاوت انسان خنثا باشند، «ارزشی» به‌شمار نمی‌آیند؛

۳. بر اساس دو نکته پیش‌گفته اموری از قبیل نژاد، زادگاه، فقر و ثروت، ویژگی‌های جسمانی مانند کوتاهی و بلندی و حتی انسان بودن، ارزشی نیستند و شاخص مهمتری یا کمتری به‌شمار نمی‌آیند و به عبارتی دیگر تخصصاً از بحث موردنظر خارج‌اند؛

۴. اما درباره صفات ارزشی، بررسی آیات ما را به این نتیجه رساند که برتری انبیا در همه صفات ارزشی به نحو مطلق نه تنها ضرورتی ندارد و از آیات به دست نمی‌آید، بلکه عدم آن ثابت است؛

۵. برتری انبیای الهی بر امت خود، در همه صفاتی که به بعثت و هدایت‌گری آنها مربوط باشد، ضروری است؛ همان‌گونه که آیه شریفه ۳۵ از سوره یونس بر آن دلالت دارد: «بگو: آیا هیچ‌یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!» (یونس: ۳۵)؛

۶. از طرفی هدایت‌یافتگی به سوی حق، از کمالات و فضایل ارزنده انسانی است و به صفتی ارزشی برای انسان به‌شمار می‌آید و از طرفی دیگر هدایت به حق از جمله اصلی‌ترین اهداف انبیاست. بنابراین از این آیه استفاده می‌شود کسی که هادی و مربی فرد یا جمعی قرار می‌گیرد، باید نسبت به آنها از جهت هدایت‌یافتگی برتری داشته باشد. به تعبیر دیگر کسی که راه می‌نماید، باید راه پیموده باشد و ناپیموده راه کی تواند راهنمای دیگران باشد؟ پس نهایت چیزی که از این‌گونه آیات استفاده می‌شود، لزوم برتری انبیا در امر هدایت‌گری است؛ اما افضلیت آنها به نحو مطلق از آیه شریفه استفاده نمی‌شود و آیه نسبت به آن ساکت است. علاوه بر این اگر این آیه را در کنار آیات دیگری همچون آیات مربوط به فراموشی حضرت موسی علیه السلام، همراهی ایشان با حضرت خضر علیه السلام و پادشاهی طالوت قرار دهیم، روشن می‌شود که برتری انبیا به نحو مطلق نه‌تنها ضرورتی ندارد، بلکه در عالم خارج، خلاف آن محقق شده است؛

۷. بنابراین به نظر می‌رسد قلمرو افضلیت انبیا رابطه مستقیمی با هدف بعثت آنها دارد. به طور کلی می‌توان هدایت به‌حق و نمایاندن راه صحیح را هدف بعثت انبیا دانست که قطعاً باید در این جهات از همه مردم زمانه خود برتر باشند؛ ولی برتری به طور مطلق و در اموری که مرتبط با هدف بعثشان نباشد، از آیات کریمه به دست نمی‌آید؛ بلکه عکس آن استفاده می‌شود.

صدوق، محمدبن علی، ۱۳۸۵، *علل الشرائع*، قم، کتاب فروشی داوری.

— ۱۳۹۵ق، *کمال الدین و تمام النعمه*، چ دوم، تهران، اسلامیه.

ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.

ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، تحقیق جمال الدین میردامادی، چ سوم، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.

ألوسی، محمود شکر، ۱۳۰۱، *مختصر التحفه الاثنی عشریه*، قاهره، المکتبه السلفیه و مطبعتها.

بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه موسسه البعثه، تهران، بنیاد بعثت.

بستانی، فؤاد افراهم، بی تا، *فرهنگ ابجدی*، ترجمه رضا مهیار، چ دوم، تهران، اسلامی.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۲، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد قسم الالهیات*، تعلیق جعفر سبحانی، چ دوم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

خرازی، سیدمحسن، ۱۴۱۷ق، *بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامیه*، چ چهارم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار القلم.

ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۷، *امامت در بینش اسلامی*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ۱۴۰۴ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

شریف مرتضی، ۱۴۰۵ق، *رسائل الشریف المرتضی*، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، دار القرآن الکریم.

— ۱۴۱۱ق، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

صفا، محمدبن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، تحقیق محسن بن عباسعلی کوجه باغی، چ دوم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین قم.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمدجواد بلاغی، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.

طوسی، محمدبن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فخررازی، محمدبن عمر، ۴۲۰ق، *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، چ دوم، قم، هجرت.

فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین علمی، چ دوم، تهران، الصدر.

قاضی عبدالجبار، ابوالحسن، ۱۴۲۲ق، *شرح الأصول الخمسة*، تعلیق احمدبن حسین بن ابی هاشم، تصحیح سمیر مصطفی رباب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

— ۱۹۶۲-۱۹۶۵م، *المعنی فی ابواب التوحید و العدل*، تحقیق جورج قنوتی و ...، قاهره، الدار المصریه.

قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، چ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

کاوند بر، جری، علی رضا، ۱۳۹۲، *امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع تفسیری و حدیثی و نقد دیدگاه خاورشناسان*، تهران، دانشکده علوم قرآنی تهران از دانشگاه علوم و معارف قرآن.

کلبینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ۱۴۰۷ ق، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، چ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

Archive of SID

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۸، انسان شناسی در قرآن، تدوین محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

— ۱۳۹۳، راه و راهنما شناسی، تصحیح مصطفی کریمی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹، پیامبر امی، چ پنجم، تهران، صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

— ۱۴۲۱ ق، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب.

— ۱۴۲۵ ق، آیات الولاية فی القرآن، گردآورنده ابوالقاسم علیان نژادی، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب.

أفضلية الأنبياء من منظار قرآني

السيد أبو القاسم كاظمي شيخ شباني / طالب دكتوراه في فرع الكلام - مؤسسة الإمام الخميني للتعليم والبحوث

ikazemi219@gmail.com

m.faryab@gmail.com

محمد حسين فارياب / أستاذ مساعد في فرع الكلام - مؤسسة الإمام الخميني للتعليم والبحوث

الوصول: ١٠ رجب ١٤٣٨ - القبول: ١٥ ذى الحجة ١٤٣٨

الملخص

رغم أن أفضلية الإمام في كتب علم الكلام للشيعة والسنة قد تمّ تسليط الضوء عليها بشكلٍ مفصلٍ، إلا أن أفضلية الأنبياء لم تحظَ باهتمام كافٍ.

بادر الباحثان في هذه المقالة إلى مراجعة الآيات المباركة وفق أسلوب بحثٍ مكتبي تحليلي بهدف إثبات مسألة ضرورة أفضلية الأنبياء بشكلٍ مطلق، ومن هذا المنطلق تمحور البحث حول الإجابة عن السؤال التالي: هل أن القرآن الكريم يؤكد على ضرورة أفضلية الأنبياء على سائر أبناء جلدتهم (أمّتهم) بشكلٍ مطلقٍ وفي جميع النواحي؟ الله سبحانه وتعالى أمر في بعض آي الذكر الحكيم بضرورة اتباع بعض الأنبياء بشكلٍ مطلقٍ وواجب، وهذا الأمر يدلّ على أفضليتهم المطلقة؛ وبعض الآيات توهم بوجود نقائص في شخصيات عددٍ من الأنبياء، وبعضها تنمّ بوضوح عن عدم أفضليتهم المطلقة؛ وكما يبدو فإنّ هذه المسألة ونطاقها، على ارتباطٍ وثيقٍ بالهدف والضرورة من بعثهم؛ وعلى هذا الأساس نستشفّ من الآيات المباركة أن أفضليتهم تندرج ضمن نطاق الهداية، وهي تعتبر أمراً ضرورياً، ولكن ليست هناك أية دلالة بالنسبة إلى أفضليتهم في سائر الأبعاد والجوانب، بل إنّ ما هو موجود على خلاف ذلك.

كلمات مفتاحية: الأفضلية، النبي، الرسول، الهداية، القرآن الكريم.